

بخش سیاسی

مشکلات سیاست

و

معمای میامی

در شماره گذشته مجله ضمن درج نامه‌ای از شادروان علامه قزوینی اشاره بمشکلی که در راه گذشتن از هند برای رفتن بایران بود نمودم و نوشتیم که تفصیل آنرا موقعی دیگر خواهیم نکاشت. دوستانی چند که بدانستن آن داستان علاقمند شده تا کید فرمودند که زودتر آن حکایت را باز گویم. اطاعت میکنم.

وقتیکه بسال ۱۹۲۱ در لندن بودم از وزارت امور هندوستان (۱) درخواست روادید برای رفتن به هندوستان کردم، ولی امتناع نمودند. در آن موقع مرحوم داودخان مفتاح‌السلطنه وزیر مختار ایران در انگلستان بود. او را از قدیم میشناختم، یعنی هنگامیکه هنوز طفل بودم و در بمبئی بمدرسه میرفتم او کنسول ایران در آن شهر بود و باعموی من در آنجا دوستی داشتند. جریان را با او گفتم و خواهش کردم در وزارت خارجه انگلیس کوشش بکند و مشکل را رفع نماید. او هم مردانه اقدام نمود. امامت‌ساقانه مؤثر نیفتاد. جریان را ضمن نامه‌ای بشرح زیر باطلاع من رسانید:



PERSIAN LEGATION

نمره ۲۰۳۴۰

۱۰ ربیع الاول ۱۳۴۰

۱۱ نوامبر ۱۹۴۱

آقای افشار

در جواب مشروحه مورخه ۱۴ اکتبر گذشته درخصوص موانع رفتن بایران از راه هندوستان اینک زحمت افزا میشوم که در اقدامات این سفارت در رفع موانع مزبور نتیجه حاصل نگردیده و وزارت خارجه این قسم اظهار داشتند که برای رفتن بایران البته اشکالی نیست ولی برای رفتن بایران ورود به هندوستان ضرورت ندارد و در این موقع مناسبتر است

(۱) آن موقع هند جزء امپراطوری بریطانیا بود و در کابینه انگلیس وزارتخانه

مخصوص برای امور هند بود بنام Lia Office

که با کشتی‌هاییکه مستقیماً به بنادر ایران و خلیج فارس میروند مسافرت نمایند . گمان میکنم اقدام دیگری و اصرار بیش از این در این امر منتج به هیچ نتیجه نخواهد شد

داود

کشتیهائی که در آن موقع از بنادر اروپا مستقیماً بخلیج فارس و بنادر ایران میرفتند باری بودند نه مسافری . مسافرت با آنها ، چنانکه وزارت خارجه انگلیس در نامه خود بسفارت ایران بمن راهنمایی کرده بود ، برای يك جوانی که تازه تحصیلات خود را در دانشگاه لوزان تمام نموده و «سرش هم کمی بوی قرمه سبزی میداد» در حکم اجرای مجازاتی می نمود که به کناهیکاری روا دارند ، در حالیکه خودش را از هر جهت بیگناه میدانست ، مگر اینکه در شریعت یا طریقت وزارت خارجه انگلیس وطن پرستی گناه باشد

تحقیق کردم و معلوم شد کشتیهای پستی و مسافری از بمبئی بخلیج فارس بر نامه خود را طوری ترتیب داده اند که همان روز ورود کشتی پستی از انگلستان پست و مسافرین را تحویل و حرکت میکنند و باصطلاح «ترانشیپ» میکنند .

بلیط مستقیمی از مارسیل برای بوشهر خریدم و بفرانسه حرکت کردم تا از آنجا بسوی هند و ایران بروم . قبلاً عموم را از مشکلاتی که پیش آمده بود مطلع گردانیدم و خواهش کردم برای دیدار من بکشتی بیاید ، چون حق پیاده شدن ندارم ...

چون کشتی از قنال سوئز گذشت از طرف ناخدا بمن اطلاع دادند که برای حمل سربازانی بعراق کشتی که میبایست بآن انتقال یابم زود تر حرکت میکنند و ناچارم چند روزی در بمبئی بمانم ! بسیار ناراحت شدم چون نه تنها پروانه ورود بهند نداشتیم بلکه علناً و رسماً با رفتن من بهندوستان دولت انگلیس مخالفت کرده بود . چاره منحصر بفرود بود که تلگرافی بعمونم داده او را از این پیش آمد تازه آگاه سازم تا مگر در محل چاره ای اندیشد . چهل و هشت ساعت پیش از ورود کشتی به بندر بمبئی یا بی سیم تلگرافی از او دریافت کردم که بعنوان (فرس ماژور) اجازه توقف يك هفته از پلیس محل گرفته است . بسیار خوشوقت شدم . پس از ورود مطلع شدم که تعهدی سپرده و اجازه گرفته است . خوشبختانه ظاهراً سوء تفاهمی که برای اولیاء دولت انگلیس پیش آمده بود بمرور زمان رفع گردید ، زیرا بعد مکرر برای دیدن عموم بهندوستان رفتم و هیچ مانعی نبود . تنها چیزیکه مرا همیشه بفکر و امیداشت این بود که من که یکدینار پول آلمانی قبول نکردم ، و اگر مقالاتی در جرائد سویس نوشتم یا سخنسرانیهای در لوزان و ژنو در مجامع دانشجویان و محیط دانشگاه کردم فقط و فقط بعشق وطنم بود که خود مدعیان هم میدانستند ، بایستی برای عبور از هندوستان ممنوع باشم ، اما آنها که بعنوان «مهاجر و انصار» از پولهای آلمانی استفاده میکردند چون بایران برگشتند همه وکیل و وزیر و زمانمدار شوند ! بی اختیار این اشعار سعدی از خاطر م میگذشت :

یار بار افتاده را در کاروان بگذاشتند
 بی وفا یاران و بر بستند بار خویش را!
 گر هزارتغم بود با کس نگوئی زینهار!
 ای برادر تانبینی غمگسار خویش را!
 ماصلاح خویشان در بی نوائی دیده ایم،
 مردمان گومصلحت بینند کار خویش را!
 (سعدی)

تنها کسی که با درد دل می‌گفتم و از غم ورنج من متأثر شده آقای تقی زاده بود. موقعی که در لندن بودم و اوقات خود را بجمع آوری کتب ایرانی یا انگلیسی راجع بایران می‌گذرانیدم در یکی از تذکرها که خریده بودم این قصیده انوری را برای اول بار دیدم: اگر محول حال جهان‌باز نه قضاست چرا مجازی احوال بر خلاف رضا است! آنرا بصورت مسمطی در شرح حال خود استقبال کردم و بگمانم همان موقع برای آقای تقی زاده فرستادم. متأسفانه آن و کلیه اشعاری که در کودکی و جوانی چه در سفر اروپا و چه در ایران تا قبل از انتشار مجله آینده ساخته بودم در خانه خودم گم شده و ندارم مگر آنچه در جراند چاپ شده است. از آن مسمط يك شعر بخاطر ممانده و اینست:

اگر سیاست دوران چو آهنین چکشی است سر بلاکش من نیست کمتر از سندان!
 نامه مفصلی در هفت صفحه که آقای تقی زاده بمناسبت همین پیش آمده بمن نوشته اند بقدری مهم است و حاکی از وطن پرستی و علاقمندی ایشان بسعدت ایران که شایسته است خلاصه آنرا نیز چاپ کنم... حال که ایشان بواسطه کبر سن و خستگی خود را از مقاله نویسی کنار کشیده اند باید از نوشته‌های ایشان که همه آموزنده و وطن پرستانه است برای استفاده جوانان یاد نمود.

ما همانیم که بودیم و همانست که بود،

حقه مهر بدان نام و نشان است که بود

نامه آقای تقی زاده به دکتر افشار

اداره روزنامه

کاوه

برلین ۱۰ اردیبهشت ۱۹۲۲

دوست عزیز مگر ما مرقومه شریفه مورخه سوم ژانویه که از نیس مرقوم شده بود زیارت و مایه کمال مسرت گردید مدتی بود که از آن وجود عزیز خیر نداشتم وصول

مرقومه شریفه از یکطرف باعث امید بکامیابی در مکاتبه و تجدید رشته الفت گردید و از طرف دیگر باید عرض کنم که مخصوصاً این رقیمه عالی بی اندازه موجب مسرت و خوشوقتی و بلکه واقعاً وجد و امید من گردید بطوریکه واقعاً نمیتوانم بتقریر بیابورم شعله منطقی امید در دلم بر افروخت و انقلابی در سراسر وجودم پیدا شد. اگر ایران مستعد آنست که چند نفر امثال آن وجود نازنین و عزیز و جوانمرد و شجاع و نجیب و غیور پدید آورد امید است که نخواهد مرد و با وجود استیلای امرانی و ظهور هزاران علامت وحشت انگیز باز جانی خواهد گرفت. با اعتقادی که بمراتب غیرت و همت و آگاهی و وطن پرستی آن جوانمرد داشتم هیچ وقت چنین تاثیر عظیمی که از این مرقومه در دل من حادث شد رخ نداده بود زیرا گمان میکردم که همه شورهای جوانان و وطن پرست پس از مقابل شدن با فساد مستولی در وطن و بعد از تجربه های کافی منطقی و خاموش میشود چنان که هزار بار بتجربه دیده ام شور آتشین اوائل کار و عنفوان شباب مثل هوای خوش اتفاقی زمستان هیچ اعتباری ندارد و زوال می پذیرد زیرا که از همت و اقدام و عزم و غیرت چه حاصل وقتیکه انسان مشکلاتی را که با آن روبرو خواهد شد نسنجیده و در واقع از آنها خبر ندارد و همینکه مشکلات را دید چنان که اغلب دیده شده نه تنها عشق اصلاح زائل میشود بلکه مبدل بعبادت وطن میشود چنان که در هم عصران خود دیدم اما حالا میبینم عزم و همت شما از جنس دیگر است تا اندازه ای بمشکلات بر خورده اید ولی باز در پی علاج حقیقی هستید و بنظر فلسفی تعمق کرده و در جستجو هستید و اینک از این مکتوب شما دیده میشود که علاج زاه پیدا کرده اید. بزرگترین کار ایران... مخلص حقیقی سید حسن تقی زاده بقیه این نامه را در یکی از شماره های آینده مطالعه فرمائید.

نامه دیگر آقای تقی زاده به دکتر افشار در پاسخ نامه او راسخ با شهیدت و وحدت ملی ایران

اداره روزنامه

کاوه

برلین ۲۲/۲/۱۹۲۲

بعد از عنوان : «مرقومه شریفه مورخه ۲۴ ژانویه که از نیس مرقوم داشته بودید چند روز پیش زیارت کردم... آنچه در باب مقاله سیاسی کاوه مرقوم رفته بود با دقت و امتنان خواندم ملاحظات عالی تماماً صحیح است و هیچ اختلافی در بین نیست یقین

وحدت ملی و تمدن ایران اساس و بالاترین مقاصد ملی باید باشد لیکن امروزه مانع وصول بهر مقصدی چیست آیا غر از جهل عمومی است؟ فقط عدم انتشار تعلیم عمومی و جهل اکثریت ملت است که افسوس هرمار گیر قفقاز و هر شیطان اسلامبولی در آذربایجان ایران میگیرد و اگراد با اینکه از نژاد ایرانی هستند فریفته دعاة استقلال کردستان سیاستمداران عراق عرب و حکام اروپائی آن قطعه یا مجذوب تلقینات اتحاد اسلام بازی عثمانی مغولی میشوند (۱) بتجربه عمر من که ایطور نتیجه حاصل شده که فقط عوام بازاری است که متناع هر شیاد ترهات گوی را باعث رواج است، يك مشهدا شو بردی با کوئی بیسواد میآید به تبریز و مشتی حرف آسمان در یسمان قالب زده در چند روزی چند هزار نفر دور خود جمع میکنند ولی در مملکت با علم این فقره غیر ممکن است. بنظر من احتمال وحدت ملی در میان قوم بی علم و عوام خیالی آسانتر از آنست که میان قوم تربیت شده حالا اگر بفرمایش سرکار این مقدمه است و آن نتیجه و مقصود در مقام عمل فرقی در مسئله نمیکند چه بسا مقدمه ها هستند که هزار مرتبه فوری تر و واجب تر از نتیجه هستند.

ممکن است بعضی از علما و اهل معرفت عقیده اش این باشد که خوردن فقط برای حفظ قوت حیوانی است و آنهم فقط برای تحصیل علم و ترقی انسانی و خواندن کتاب و خدمت بانکشاف علم و حقیقت است اما همان شخص اگر واقعا گرسنه باشد و غذا گیرش نیاید آیا باز هم اهمیت نتیجه را بمقدمه ترجیح خواهد داد؟ پس مطلب در سر مقدمه و نتیجه نیست بلکه صحبت در اهمیت فوری و شدت اهمیت کار است و پیدا کردن سر رشته و در این موضوع بکمان مخلص اختلافی میان عقلای ایران و اشخاص خبیران نیست و نمیتواند باشد و معتقد برین هستم که احدی از ایرانیان با فهم و تجربه مخالف این عقیده نیست و این مطلب اجماعی و بدیهی است چنان که حکما گفته اند بدیهی آنست که مالا یختمل فیه عاقلان باشد یعنی دو عاقل در آن اختلاف نکند چنانکه جناب آقا میرزا علی اکبر خان داور که خیلی با مخلص مباحثه داشت و من با ایشان گفتم بعد از رفتن با ایران وغور در اوساع مملکت باین عقیده خواهد آمد و حالا با کمال خوشوقتی می بینم که با وجود اینکه ایشان مصمم بر کار و کالت دیوانخانه و اشتغال بآن صنعت بودند حالا بکار تعلیم چسبیده و اینک رئیس و مدیر تعلیم عمومی در وزارت علوم شده اند و گویا خوب هم کار میکنند. (۲)

(۱) آقای تقی زاده زبر این سطور را خط کشیده اند و ما هم درشت چاپ کردیم.
 (۲) آقای تقی زاده آن موقع مرحوم داور را بخوبی من نمیشناختمند و بهمین جهت هم درباره او آنچه نوشته اند شاید اشتباه باشد. من او را سالها بود درسویس میشناختم و با هم کمیته ای داشتیم که هفته ای یکبار از نوبه اوزان برای شرکت در آن می آمد. همان موقع که من در لوزان مشغول نوشن رساله دکتری خود بودم او هم در ژنو مال خودش را تهیه میکرد. يك روز بلوژان آمد و رساله خود را هم که دست نویسی بود بمن داد (زیر عنوان سقط جنین از نظر جنائی) و گفت من عازم برلین هستم تا مراجعت من شما اینرا بخوانید بقیه پاورقی در پای صفحه بعد

بهر صورت ابدأ میان ما اختلافی نیست و نمیتواند هم باشد وحدت ملی ایران
اغرمقاصد روح من است و از بیست سال باینطرف بازبان و قلم در آن راه بقدر مقدور
کوشیده‌ام جلوفگیری از افساد عثمانیهای جاهل عمده‌ترین مطمح نظر سیاسیون
ما باید باشد ولی باید با کمال پختگی و استنادی و بقول فرنگیها با (Tacte) باید کار
کرد نه خامی ولی صدی نود و نه قدرت و پشت کار و کوشش خود را باید پس از امنیت در مملکت
صرف نشر تعلیم عمومی بکنیم.

اگر جناب آقای میرزا محمدخان را ملاقات فرمودند مستدعیم سلام خالصانه حقیر
را بایشان ابلاغ فرموده و بفرمائید مدتی در عریضه نگاری تاخیر کرده‌ام عذر می‌خواهم
ولی عنقریب تلافی خواهم کرد معروضه را بادعای سلامت و سعادت و توفیق و کامیابی آن
وجود مغرور و گرامی ختم کرده از خداوند خواهانم که وجود شریف عالی‌زا مایه خدمت
بوطن و بهره مندی خاک ایران قرار داده شما را که امید آئینده ایران و مایه پاک
و پر قوت برای اصلاحات و ترقی و تمدن قوم مامیاشید در امان خود نگاهدارد

ارادتمند حقیقی حسن تقی زاده

و هر نظری دارید بمن بگوئید (من هم قبلا رساله خود را باو داده و نظر او را خواسته بودم)
وقتی به برلین میرفت هنوز اسم داور را بروی خود نگذاشته بود. در مراجعت بمن گفت
«داور» شده‌ام. داستان داور شدنش را بعد بنویسم.

گفت قصد دارم بزودی بایران بروم زیرا آنجا کودتا شده است و باید از موقع
استفاده کرد. گفتم دفاع رساله را چه میکند. گفت بر میگردم. البته شخصی که قبل از آمدن
به ژنومدعی العموم هدایت و رئیس کامینه وزارت تجادت (معمد خان صدی قوام الدوله) بود.
برای ریاست تعلیمات عمومی وزارت فرهنگ از دفاع رساله خود که سالها برای آن زحمت
کشیده و گرفتن عنوان دکتر که آن روزها ارزشی داشت زیرا میبایست برای تحصیل
آن سالها رنج کشید، صرف نظر نمیکنند! عمل او هم تعبیر در ایران که بزودی روزنامه
(مرد آزاد) را ایجاد کرد و وکیل و بعد وزیر شد نشان میدهد که آقای تقی زاده
داور را بخوبی نشناخته بودند. چون قصد دارم مختصر شرح حال او را تا آنجا که مربوط
بمن است و مقالات نوشته حیات و اطلاعاتی که امن از او دارم و منحصر است در مجله بنویسم اکنون
بیشتر ندا از او در اینجا سخن را نمی‌کشانم. از آقای تقی زاده نیز معذرت می‌خواهم که با سنباط
ایشان درباره داور روی موافق نشان داده‌ام. نه تنها خودش براهی که ایشان فرض فرموده
بودند برفت، بلکه وقتی من بایران مراجعت کردم میخواست مرا هم بهمان راهی بکشاند که
خودش میرفت. من موافقت نکردم و از همان وقت معلوم شد که نظرهای ما در! قبول
و روش سیاست مختلف بلکه مخالف است که همه اینها را درای مقاله شرح خواهم داد.

آقای تقی زاده را که دوست عزیز من بوده هستند از مشکل سیاسی که در کار مسافرت به هندوستان پیش آمده بود آگاه کردم. ایشان در تاریخ ۱۱/۱۱/۱۹۲۱ م ضمن نامه‌ای که در فرانسه بدست من رسید چنین اظهار عقیده فرموده بودند :

خلاصه از يك نامه از آقای تقی زاده

دوست عزیز مگر ما مرقومه شریف از لندن و پاریس واصل و از مضامین آنها استحضار حاصل شد رفیقه های واصله از لندن سه فقره بود مورخه ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ اکتوبر و مرقومه پاریس مورخه ۶ نوامبر بود از سلامت مزاج شریف مسرور شدم و از گذارش شما مستحضر از بابت ظهور اشکالات در رفتن جناب عالی به هندوستان متأسف گشتم ولی لابد این ترتیب باقی نخواهد ماند و شاید بهترین راه آن باشد که شخص بایران رفته و از آنجا با کمال آسانی به هند رود ابتدا تصور فرمائید امور دولت انگلیسی یادول دیگر مرکزیت دارد اگر از قنصل انگلیس در شیراز بایزد تقاضای امضای تذکره برای سفر به هند شود فوراً اجازه خواهند داد و امضاء خواهند کرد در صورتیکه در لندن اشکال تراشی میکنند و دلیل اینکارها فقط خیالات شخصی است که فعلاً کارایران در فلان شعبه در دست اوست چنانکه دیدید در سوئیس برای شما تحصیل اجازه سفر پاریس میسر نشد و از لندن فوراً میسر شد ما یوس نباشید رفتن جناب عالی بایران خیلی خوب است و بهر کاری در آنجا مشغول باشید خواه تجارت و خواه سیاست انشاء الله هم اسباب ترقی فراهم خواهد بود هم فواید کلی عاید مملکت میشود ابتدا خیالات و نقشه خود را تغییر ندهید و در اول کار بزم خود خلل و فتوری راه ندهید. مقاله شماره در روزنامه «شرق نزدیک» (۱) لندن با انگلیسی خواندم خیلی خوب بود اگر این مقاله در جرائد فارسی ترجمه میشد یعنی در تهران تا مردم این خیالات را بشنوند و بدانند جمعی هستند اینطور و عقایدشان در خصوص همسایه‌های ما با این ترتیب گمان میکنم بی فایده نیست و اقلاً يك اقدامی است برای جلوگیری از فساد مفسدين اتحاد اسلام. مقصود آقای تقی زاده از (فساد مفسدين اتحاد اسلام) اشاره به سیاست زمان جنگ دولت عثمانیست که بعنوان اتحاد اسلام در ایران و افغانستان و غیره بدستور و کمک آلمانها بساطی پهن کرده معر که گیری سیاسی میکردند و بضرر ایران، افغانستان، و مسلمانان بود و چیزی که در آن نبود اسلام بود، بلکه نقشه و برنامه سیاسی بود که آلمانها و ترکها با هم تنظیم نموده برای کمک گرفتن از ملتهای مسلمان و وارد کردن آنها بعنوان «جهاد» در میدانهای جنگ و سیاست خودشان. آقای تقی زاده که خود در تمام مدت جنگ در آلمان بوده و در تماس دائم با این سیاستها و سیاسيون آنها بودند بهتر از هر کس از حقه بازی ها و بلند پروازیهای ترکها خبر داشتند و ضمن همین مراسلات با آنها اشاره فرموده اند این نامه نیز مفصل است و دارای نکات مهم سیاسی و تاریخی، اما اکنون در این شماره جا برای آن نیست و بوقتی دیگر میگذارم ...

مقاله من که آقای تقی زاده بآن اشاره فرموده اند، موقعی که قریب چهار سال پیش بلندن رفته بودم، انتقاد از سیاست انگلیس بود و در مجله نیم رسمی انگلیسی «شرق نزدیک» انتشار دادم. سردبیر مجله در زیر مقاله من شرح انتقاد آمیزی نسبت به آن نوشته بود که بنابه

پیشنهاد آنوقت آقای تقی زاده بعدها در یکی از شماره های مجله اصل و ترجمه را برای استحضار خوانندگان می آورم .

برای اینکه نه دیگر این دولت را آن قدرت است نه من دیگر قصد ورود سیاست عملی دارم که بتدریج بوطن یا هموطن من ضرر برسد. اما اکنون که وضع جهان تا اندازه ای عوض شده و هموطن عزیز من آقای تقی زاده نیز تقریباً خود را باز نشسته کرده اند و این مطالب دیگر بکلی داخل تاریخ شده و فعلیت ندارد که بزبان دولت انگلیسی هم باشد تا از آن نگرانی داشته باشیم و بمناسبت هائیکه پیش آمد نقل کردم . مصطلح است می گویند صحبت صحبت می آورد. رجال سیاسی انگلیسی مانند ایدن یا چرچیل وقتی حادثه ای داخل تاریخ شد و جنبه فعلیت خود را از دست داد امتناعی از انتشاران ندارند. سراسر کتابهای آبی و سفید انگلیسی پر از اسنادیست که وقتی محرمانه بود، زیرا آنها عاقلند و میدانند که باید چشم و گوش ملتشان باز باشد. بهمین جهت هم من برای ملت و دولت انگلیس خیلی احترام قائلم. زیرا این دولت مدبر بخوبی از آثار روانی اعمال خود از مثبت و منفی آگاه است. ای کاش دولت های ما هم از آن مدرسه عالی سیاست یاد می گرفتند.

تصور میکنم بعضی از خوانندگان دوست داشته باشند چنین مطالبی را در مجله بخوانند پس برای خاطر آنان نوشتم . امیدوارم دوست بزرگ و بزرگوار من آقای تقی زاده نیز که بی اجازه ایشان نامه های شان را منتشر کردم از کار من نارضا نباشند . زیرا با کمال حسن نیت و علاقه و ارادت با ایشان کردم . فقط برای استحضار ایشان یک نکته می افزایم و آن اینکه دستگاه های دول بزرگ هم چنانکه خود فرموده اند و من هم بعدها بتجربه دیدم هر چند سوسه هائی دارد ولی برای من دونوبت دیگر اشکال و مانع تحصیل روادید انگلیسی. پیش آمد. یکبار در مرکز یک بود و دیگر بار در حیفا اسرائیل موقعی که هشت سال پیش در مرکز یک بودم و میخواستم از آنجا بجزیره انگلیسی (جامائیکا) در دریای «غریب» برم قنصل انگلیس پس از بررسی یک کتاب هندسی که از قفسه برداشت و در حضور خودم ورق زد امتناع خود را اذعان ویزا اظهار کرد ؛ نمیدانم در آن کتاب اسامی مغضوبان بود یا چیز دیگر ؛ یک بار دیگر هم در چند سال پیش که به اسرائیل رفته بودم و میخواستم از آنجا به جزیره قبرس که بر علیه انگلیسها قیام کرده بود و از آنجا با هواپیما بکویت (در خلیج فارس) بروم هر دو روادید (یعنی قبرس و کویت) را بعد از مختصر گفتگویی از من دریغ داشتند (۲) اما از طرف دیگر بارها توانستم از اذانه به بندوستان بروم. مشاهده این روشهای گوناگون در سیاست و دیگر مطالب است که عنوان مقاله را (مشکلات سیاست و معما های سیاسی) قرار دادم . نمیدانم هنوز آن مشکلات سیاست در کار من هست یا نیست ، همیشه قدر میدانم که هنوز بعضی از معما های سیاسی برای من حل نشده است .

(۲) از تصادف های روزگار آنکه همانگونه که برخلاف متع انگلیسها پیش آمد غیر منتظر ی مرا به بند برد بیش آمد غیر منتظر دیگری هم مرا بدون روادید آنها در جزیره قبرس پیاده کرد و یک شبانه روز آنجا بودم ! پیش آمد این بود که پس از آنکه بمن اجازه مسافرت بقبرس و نوبت ندادند تصمیم گرفتم که از راه اسلامبول بایران مراجعت کنم . طیاره ها که از حیفا به اسلامبول میرفتند از قبرس عبور میکردند . هواپیمائی که مرا میبرد بواسطه غلط فنی مجبور شد که در قبرس فرود آید و یک شبانه روز هم مسافران در آنجا مهمان نش کتا اداره هواپیمائی بودیم و من نکوزیا پایتخت و مردم آنرا با اندازه ای که میخواستم تماشا کردم ، و همین بود منظور من .